

فرماندار! شغل تو وسیله آب و نان تو نیست!

«اشعث بن قیس» پدربزرگ «عمر بن عثمان» از طرف عثمان فرماندار آذربایجان بود. وقتی امام امیرالمؤمنین علی (ع) به خلافت رسید فرمانداران نادرست را از کار برکنار فرمود. اشعث نیز سخت نگران کار خود بود که نامه‌ای از امام بدو رسید. ابتدا قسمه‌ای از این نامه تاریخی را برای خوانندگان عزیز مکتب اسلام ترجمه و سپس تفسیر می‌کنیم:

هان ای فرماندار! کار و شغل طعمه تو نیست. این پست را برای خوردن پتو نداده‌اند، بلکه اماغتی است که سنگینی آن بر دوش تو گذارده شده. و در همین حال مافوق تو ترا می‌پایند. یقیناً تو هم حق نداری در کار خویش با استبداد و خودسری رفتار کنی، و نمی‌توانی در کارهای خلیف بدون پشتوانه حکم قدم بگذاری!

ای فرماندار! اموالی که در دست تست مال خداست (ملک شخصی تو نیست) تو نیز از خزانه داران او محسوب نیستی که اموال را سالم و بدون کم و کسر بمن تسلیم نمایی. این بود برخی از وظائف تو. اما من: منتهی به دارم امیر و والی هستی برای تو نباشم...

شرح و تفسیر

انسان موجودی است سر تا پا نیاز و احتیاج که نیازمندیهای خود را بایستی از طبیعت بگیرد. برای تأمین احتیاجات او بایستی موجودات بسیاری بوی کمک کند و بقول سعدی ابرو باد و مه و خورشید و فلک همه همه باید دست بدستم بدهند تا او بتواند آسوده‌نانی بگدازد. غیر از کمک موجودات پیش از همه خود کمک باید برای تأمین نیازمندیها بیکدیگر کمک کنند. از این جهت است که انسان را موجودی اجتماعی شناخته‌اند. لذا از همان روزی که دوران یخبندان خاتمه یافت، و بشر از غارها بیرون آمد برای اینکه بر مشکلات زندگی بیرون رود و بشود بفکر تشکیل اجتماع افتاد.

سه احتیاج بزرگ یعنی تهیه غذا و لباس و مسکن همیشه در رأس احتیاجات بشر اولیه قرار داشته‌اند. و او مجبور بوده که در راه تأمین آنها پیوسته تلاش و متلاش کند. بدیهی است که برای تأمین احتیاجات گوناگون بایستی کوششها و فعالیتهای گوناگونی کرد. همه نمی‌توانند یک پیشه انتخاب کنند و نیروهای در یک راه بصرف برسانند از این رو کارها تقسیم شده و پیشه‌های مختلف بوجود آمده و هر کسی خود را ناچار دیده‌شان اختیار کنند تا با صرف نیروم باری از دوش اجتماع بردارند و نیازمندیهای خود را تأمین کنند. از اینجاست تلاشهایی که نخست بخاطر رفع نیازمندیهای شخصی هیسته و غالباً نمره چندانی نداشته‌است با نیروی فکر و تدبیر

بشرجه اجتماعی و تعاونی پیدا کرده و بعبارت دیگر کوشش افراد بایکدیگر بطور پایاپای مبادله گردیده است .

پس از تشکیل اجتماع مردم بفعالیتهای گوناگون پرداختند ، بکمک ذراعت ازمین محصولاتی برداشته ، یا بیروی انباشته موجوداتی را استخدام کردند و در راه تأمین معاش بکار بردند ، اموالی پیداشد ، و کالاهایی رنگارنگ پدید آمد ، حرص و طمع برای جمع اموال تحریک شد ، شهوت و غضب در افراد بیجان آمد ، چیزی نمانده بود که جامعه کوچک آنروزی بصورت بگمبیدان نبرد و بیکسختی زور آزمائی دائمی در آید ، شهدا شرنگه شد و ثروتها و مال جان، در اینجا حسی می شد که جامعه باقرادی احتیاج دارد که حافظ نظم و انضباط باشند، جلوفتنه‌ها را بگیرند ، طغیان‌ها و سرکشی‌ها را کنترل کنند ، لذا انبیای مبعوث شدند و شرایبی آورده از اینجا روحانیونی پدید آمدند، بر بیان اخلاقی پیداشدند، قوانینی وضع شد و کسانی مأمور اجراء آن شده از اینر و حکومتهایی تشکیل شد و مأموران را بوجود آمدند .

قرآن بجهت اجتماع آنروز و احتیاجات آنرا باینصورت بیان فرموده است : در روزگاری بود مردم بصورت اجتماعی واحد و ملت واحد زندگی میکردند اختلاف در میانشان پدید آمد خداوند پیامبرانی را بیم دهنده و امید بخش برانگیخت تا در اختلافات مردم بحق داوری کنند .

این بود سری اجتماعی در ملت و کیفیت پیدایش طبقات و دسته‌های گوناگون در اجتماعات بشری ، اما تقسیم بندی شدلیا ؛ عدم معاضل موجود در جهان را به دسته میثوان تقسیم کرده :
۱- تولید کنندگان اعم از کشاورزان و صنعتگران که عمده کارشان تهیه تنه‌ها و لباس و مسکن است .
۲- بازرگانان و دسته‌های وابسته بان که کار آنها تسهیل امر مصرف است لذا بتولیف کننده مصرف کننده هر دو کمک می کنند .

۳- حافظان نظم و انضباط و مبدء داران بجز رئیس اعم از مربیان اخلاق ، سیاستمداران ، زمامداران و اعیان حکومت ، پزشکان و معانفل و وابسته بان . همانطور که دانستیم بود دسته اول دروم کارشان بظابط تأمین نیازمندیهای اولیه بشر است که در درجه اول غذا واقع شده بنابراین میتوان گفت آنها کار میکنند که بخورند ، کاری میکنند که بیوشند ، کاری میکنند که بیاسایند ، کارایشان طعمه آنهاست ، بخلاف دسته سوم زیر اتریت اخلاق و اداره جنبه‌های مبنوی اجتماع ، و زمامداری و حکومت بر شکی و امثال آن برای ارتزاق بوجود نیامده است ، منتها جامعه بر خود فرض میدانسته است که خدمات ایندسته را جبران کند و در راه خدمتی که با اجتماع میکنند زندگانیشانرا تأمین نماید ، با بیان این مقدمه بخوبی روشن شد که امیر المؤمنین به فرماندار چه می نویسد .

ای زمامدار ؛ مثل تو طریق و وسیله از تو آید تو نیست ، یعنی تو نعمتند پشه و ران و صنعتگرانی و نه ما ، ما بزرگانان که مثل و کار تو وسیله ارتزاقی تو باشد ، نه تو تا حریستی ، تا ناو و مبالغه نمیشی ، فکر نکنی که فرمانداری وسیله ارتزاقی است پس باید با آن نان در آورده ،

مأمور دولت حق ندارد مثل خود را طعمه و لقمه خود فرض کند ، کار او عمر دین و همانند کار انبیاء و روحانیون است ، او مأمور حفظ نظم و انضباط است ، او عامل سکون و آرامش است ، ای باید بیدار باشد تا دیگران بخواهند او باید زحمت یکشد تا دیگران آسوده باشند ، اموالی که در دست اوست اموال خداست ، او امانت دار است ، این بار سنگین را به گردن گرفته بایستی با کمال امانت و درستی انجام وظیفه کند ، این است حقیقتی که امام (ع) در این نامه تاریخی بیان میفرماید .

در جمله دیگر میفرماید : حق نداری در کار خویش باستبداد و خودسری رفتار کنی یکنفر تاجر ممکن است ناندازه ای آزاد باشد ، امروز تجارت بکنند یا نکنند ، کار بر منفعت را پیش بگیرد یا کم منفعت را ، چسود و زبانتی بیشتر و بیشتر عاید خود می شود ، ولی زمامدار . . . اوج ندارد خودسر باشد ، او نمیتواند باستبداد رفتار کند ، چه برای خودش کار نمیکند ، او کارگر اجتماع است ، او موظف بحفظ حقوق جامعه است لذا بایستی بمصالح ملوک و ملت کار کند ، و این است معنی جمله‌ای که امام (ع) میفرماید : تو حق نداری در کار خویش با خودسری و استبداد رفتار کنی .

در جمله دیگر میفرماید : بایستی در کارهای خطیر بدون پشتوانه محکم قدم بگذار ای کارهای اجتماعی همه بزرگ و خطیرند ، زمامداریکه میخواهد قدمی برای اجتماع بردارد در امدادی معتقد کند ، فرمان سلج و جنگی امضاء نماید ، احتیاج به پشتوانه دارد ، قانون تأیید مردم ؛ وجود لوازم و وسائل و ابزار کار اینها همه و همه پشتوانه‌های کارهای اجتماعی هستند ، اگر فرماندار قدمی برداشت که قانون اجازه نمیده این کار پشتوانه ندارد ، و بگفته امام (ع) انجام شدن نیست ، در موردیکه قانون تصریحی ندارد ولی مردم تا کید نمی کنند با این کار پشتوانه ندارد و قابل انجام نیست ، کار قانونی است ولی ابزار کار فراهم نیست ، وسائل و لوازم جور نمی باشد ، بودجه باندازه کافی وجود ندارد ، مردم نمی تواند بودجه آنکار را فراهم کنند با انجام آن بی پشتوانه است ، بنا باینکه امام (ع) فرماید باید حساب پشتوانه و وثیقه کار را بکنند ، قانون اجازه میدهد ، مردم تأییدی کنند ؛ ابزار کار فراهم است ؛ بودجه لازم موجود است ؛ اگر نیست تأمینش بر کرده مردم سنگینی نمی کند ؛ اگر تمام مقتضیات فراهم است اقدام کند تا در نماند و الا حق ندارد که در امری بدون موجود بودن این قبیل مقتضیات و شرایط که بتقره پشتوانه و وثیقه کار نقدیم بگذارد .

این بود خلاصه‌ای از وظائف مأموران دولت و فرمانداران ، اما رئیس دولت او هم نباید برای مأمورین ، زمامدار بدی باشد سخت گیری بیجا نباید بکند ، و بی جهت نباید مأموری را بیازارد ، چه کار او سر متقی مأمورین است و اگر او سبب بستم بستاند ، زیر دستاش درخت از بیخ در آورند ، لذا امام (ع) در آخرین جمله از این نامه میفرماید : و امیدوارم که زمامدار بدی برای تو نباشد یعنی امیدوارم رفتار تو طوری نباشد که من مجبور بشدت عمل شوم ، اینجمله در عین اینکه اطمینان بخشش است برای مأمور دولت ، تهدید آمیز هم هست که در صورت خلاف کاری بکیش اعمال خود میرسد ؛ امیدوارم که رئیس بدی برای تو نباشم .